

بسم الله الرحمن الرحيم

جزوه عصمت

موسسه فرهنگي آموزش قرآن و تجويد
(ميقات القرآن)

معنای لغوی عصمت: عِصْمَةٌ مصدر فعل عَصَمَ و به معنای بازداشتن - حفظ کردن - منع نمودن و کسب کردن آمده است.

احمد ابن فارس متوفای سال ۳۹۵ ه.ق در کتاب معتبر خود بنام مقائیس اللغه ذیل کلمه عَصَمَ می نویسد: عَصَمَ دلالت بر حفظ و خودداری و معنای شبیه و ملازم آن دارد و تمام موارد یک معنا دارد.^۱

البته باید توجه داشت که این واژه در قرآن به معنای لغوی به کار رفته است مانند:

الف: «قَالَ سَأُوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ فَرَزَنَدَ حضرت نوح $\bar{\omega}$ گفت به زودی به کوهی پناه می برم تا مرا از آب حفظ کند حضرت فرمود: امروز هیچ پناه دهنده ای از امر الهی نیست مگر کسی که پروردگار به او رحم فرماید»^۲

ب: «وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ: زلیخا گفت و قطعاً من می خواستم از او کام بگیرم ولی او خود را حفظ کرد»^۳

ملاحظه می شود که در هر دو آیه فوق واژه عَصَمَ به معنای حفظ کردن آمده است که همان معنای لغوی است و به معنای مقام عصمت که معنای اصطلاحی آن می باشد نیامده است لکن قرآن کریم از واژه های دیگر مانند برهان، مُخْلِصٌ، اصطفاء... که اشاره به عصمت انبیاء (ع) دارد و اینکه آن بزرگواران دارای مقام عصمت الهیه هستند استفاده کرده است.

مثلاً در آیه شریفه ۲۴ حضرت یوسف (ع) می فرماید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ: و به تحقیق (زلیخا) قصد او (یوسف(ع)) را نمود و یوسف (ع) نیز قصد او را می نمود اگر برهان پروردگارش را نمی دید این چنین ما از او بدی و عمل زشت را دور می کنیم زیرا که او از بندگان مخلص ما می باشد» در این آیه شریفه همانطور که ملاحظه می شود آنچه که باعث می شود حضرت یوسف (ع) توجهی به خواست زلیخا نداشته باشد عاملی بنام برهان است که این واژه در واقع بیان کننده ای همان مفهوم اصطلاحی

۱. مقائیس اللغه ج ۴ ص ۳۳۱

۲. سوره حضرت هود (علیه السلام) آیه ۴۳

۳. سوره حضرت یوسف (علیه السلام) آیه ۳۲

عصمت می‌باشد و حضرت با دارا بودن آن عامل و با استفاده از اختیار خود از هر خطایی دوری می‌نمایند و در آخر آیه نیز واژه مخلصین تأکیدی دوباره بر عصمت آن حضرت می‌باشد. در روایات و احادیث و نیز اقوال بزرگان شیعه واژه عصمت به معنای اصطلاحی مکرراً بکار رفته است که برای نمونه به تعدادی از آنها اشاره می‌نمائیم:

۱- مرحوم علامه مجلسی (ره) در ج ۱۳ بحار الانوار ص ۴۱۰ از قول حضرت امام صادق (ع) حدیثی درباره مقام حضرت لقمان (ع) نقل کرده است: «عن ابی عبدالله ﷺ قال: فَبِذَالِكَ اوتی الحکمة و منح العصمة حضرت امام صادق ﷺ فرمودند: پس به این جهت به او [حضرت لقمان(ع)] حکمت داده و عصمت بخشیده شده است.»

۲- مرحوم علامه مجلسی (ره) در ج ۲۵ بحار ص ۱۹۴ حدیث شماره ۵ از قول حضرت امام سجاد ﷺ روایتی را نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: «الامام منا لا یكون الا معصوماً یعنی امام از ما خانواده نمی‌باشد مگر معصوم و لیست العصمة فی ظاهر الخلقه فیعرف بها و عصمت در ظاهر خلقت نیست تا به ظاهر شناخته شود فلذالک لا یكون الا منصوصاً پس به این جهت امام منصوص است»

۳- مرحوم شیخ صدوق (ره) درباره عصمت می‌گوید: اعتقاد ما درباره انبیاء و رسل و ائمه (ع) [ملائکه] آن است که ایشان معصوم و پاک از هرگونه آلودگی می‌باشند و ایشان نه گناه صغیره و نه گناه کبیره انجام نمی‌دهند و خداوند متعال را در تمامی اوامرش نافرمانی نمی‌کنند و به آن چه مأمور باشند عمل می‌کنند.

ملاحظه می‌کنید که در تمام موارد فوق واژه عصمت به معنای اصطلاحی آن که همان مقام عصمت می‌باشد بکار رفته است.

تعریف عصمت: نیروئی است که خداوند در اختیار معصوم قرار می‌دهد تا به اختیار خود از آن استفاده کند به عبارتی دیگر عصمت یک موهبت الهیه است که با اعطاء آن از جانب خداوند عزوجل شالوده و پایه‌اش در معصوم ایجاد می‌گردد و با سایر علوم کاملاً متفاوت است و معصوم به اراده و اختیار خود از آن بهره می‌گیرد.

معصوم از نظر شیعه چه ویژگی‌هایی دارد؟ معصوم باید دارای ویژگی‌های ذیل باشد:

۱- از اول تا آخر عمر به اختیار خود، نه عمداً و نه سهواً، نه در ظاهر و نه در باطن، نه در خلوت و نه در جلوت، نه قبل از بلوغ و نه بعد از بلوغ، نه قبل از برانگیخته شدن و نه بعد از آن مرتکب هیچ گناهی نشود.

۲- معصوم باید در همه امور مادی و معنوی از اشتباه و فراموشی مصون باشد.

اثبات عصمت از دیدگاه قرآن کریم:

۱- سوره نساء آیه ۱۶۵: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلْمَ الَّذِينَ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ: انبیاء در حالی که بشارت دهنده و بیم دهنده‌اند فرستاده شده‌اند تا برای مردم بر خداوند متعال حجتی بعد از آمدن رسولان [در انحراف و گناه کردن] نباشد» یعنی: با آمدن رسولان دیگر جائی برای بهانه‌گیری آنان در ارتکاب به گناه نمی‌باشد حال اگر انبیاء (ع) خود معصوم و بی‌انحراف و خطا نباشد به لحاظ پیشوا و مقتدا بودنشان بزرگترین بهانه را به مردم برای ارتکاب خطا داده‌اند.

به قول شاعر: زباغ رعیت اگر ملک خورد سیبی سپاهیانش برآرند درخت از بیخ

پس باید انبیاء (ع) معصوم باشند تا بهانه‌ای برای ارتکاب به خطا و گناه برای مردم باقی نماند.

۲- سوره ص آیه ۴۷ «وَأَنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ: وایشان [انبیاء(ع)] نزد ما از خوبترین خوبانند.»

آنطور که ملاحظه می‌شود در آیه شریفه دو واژه مصطفین و اخیار بکار رفته است که کلمه اصطفا از صَفَوَ و به معنی خلوص شیئی (در قاموس قرآن) آمده است و منظور از آن در آیه فوق کسانی هستند که از فساد خالص بوده‌اند یعنی اصلاً دارای فساد نبوده‌اند و واژه اخیار که بدنبال آن آمده است به معنی بهترین و برترین می‌باشد و اگر این دو واژه را در کنار هم قرار دهیم معنی اینگونه می‌شود که: پروردگار متعال از بین خالص شدگان بهترین‌ها و برترین‌ها را برای انجام رسالت در نظر گرفته است و در آغاز آیه واژه عندنا را بکار برده است یعنی نزد ما که خدا هستیم برترین‌ها از خالص شدگان می‌باشند نه اینکه نزد بندگان اینطور باشند چرا که بندگان با معیارهای خود که فقط ناظر به ظاهر افراد هست راجع به آنها اظهار نظر می‌کنند و به باطن مردم دسترسی ندارند لکن

پروردگار متعال ناظر به ظاهر و باطن و خلوت و جلوت مخلوقات می‌باشد پس در نتیجه کسانی که نزد پروردگار و با اراده حق تعالی انتخاب شده و از بین بهترین خالص شدگان باشند باید معصوم باشند زیرا که فقره شریفه: "المصطفین الاخیار" پیام آور چنین مقامی می‌باشد.

عقل نیز بر این امر صحّه می‌گذارد توجه کنید از نظر عقل انسان‌های خوب کسانی هستند که کمترین خطا را بین دیگران داشته باشند و خوبترین انسان‌های خوب کسانی هستند که هیچ انحراف و خطا و گناهی نداشته باشند یعنی معصوم باشند.

نتیجه: اینکه آیات فوق [و آیات دیگری که به خاطر اختصار در کلام از ذکر آنها خودداری شد] ثابت می‌نمایند که انبیاء (ع) باید معصوم باشند و اگر غیر از این باشد صلاحیت پیروی و اطاعت مطلق را نخواهند داشت.

چه کسانی در عالم خلقت معصوم هستند؟ بنابر نظر مرحوم شیخ صدوق (ره) و دیگر بزرگان تشیع همه پیامبران [۱۲۴۰۰۰ نفر] و همه امامان شیعه و نیز حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیه) و نیز ملائکه همگی دارای مقام الهیه عصمت می‌باشند.

آیا کسانی که در طول عمر گناهی مرتکب نشده‌اند مانند فرزندان بعضی از امامان و یا بعضی از بزرگان و دانشمندان شیعه و یا افراد با تقوا که دارای کراماتی هم بوده‌اند اینها نیز معصوم می‌باشند؟ در جواب باید گفت خیر، چرا که همانطور که در تعریف عصمت بیان کردیم، معصوم کسی نیست که فقط گناه نکند بلکه باید از اشتباه و فراموشی نیز مصون باشد و مهمتر از همه اینکه از بدو تولد تا مرگ اصولاً خطائی از او در خلوت و جلوت و خواب و بیداری سر نزنند در حالیکه غیر از معصومین به عصمت الهیه چنین ویژگی را نداشته‌اند.

عصمت امامان شیعه چگونه از قرآن کریم اثبات می‌شود؟

آیا عصمت صدیقه کبری حضرت زهرا (سلام الله علیه) نیز از قرآن کریم اثبات می‌شود؟

با توجه به آیه ۳۳ سوره مبارکه احزاب می‌شود عصمت آن حضرت را ثابت کرد که می‌فرماید «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا! قَطْعاً خدای تعالی اراده نموده است که هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده و شما را پاکیزگی خاصی عنایت فرماید» بنا به گفته

دانشمندان شیعه و سنی حضرت زهرا (سلام الله علیه) یکی از مصادیق بارز و قطعی اهل بیت در آیه شریفه می‌باشند.

آیا عصمت برای معصومین فضیلتی محسوب می‌شود، چرا که خداوند آنها را معصوم کرده، آیا آنها در این زمینه اختیاری از خود ندارند؟ و در واقع نمی‌توانند گناه کنند؟ چرا که اگر ما هم این چنین بودیم هرگز گناهی انجام نمی‌دادیم؟

در رابطه با سؤال فوق مطالب ذیل قابل توجه است:

اولاً: اگر خداوند متعال با اعطاء مقام عصمت به معصوم، از او سلب اختیار می‌کرد، مقام عصمت برای معصوم هیچ‌گونه فضیلتی نداشت چرا که او جبراً گناهی انجام نمی‌داد لکن خداوند متعال به هیچ وجه از معصومین سلب اختیار نکرده است یعنی معصوم نیز در مواجهه با گناه می‌تواند مرتکب آن شود و خود را به گناه آلوده نماید لکن او چون به فساد این امر آگاه است مرتکب گناه نمی‌شود او با استفاده کامل از علمی که در اختیار دارد خود را از آلوده شدن حفظ می‌کند. پس معصوم نیز با اختیار کاملی که دارد گناه نمی‌کند.

ثانیاً: پروردگار متعال نسبت به همه بندگان لطف خود را کامل کرده و برای آنها ارسال رسل و انزال کتب نموده و نیرویی به نام عقل را در اختیار آنها قرار داده است و در واقع آنها را به زشتی‌ها و زیبایی‌ها آگاه نموده است و لذا هر فردی با تکیه بر قرآن کریم و گفتار پیامبران و امامان معصوم(ع) بدی‌ها را از خوبی‌ها تشخیص می‌دهد و می‌تواند در مواجهه با گناه، به عنوان یک زشتی از آن پرهیز نماید، پس در واقع ما انسان‌ها نیز قدرت انجام ندادن گناه را داریم (یعنی نیروی بازدارندگی از گناه نیز در ما هست) ولی متأسفانه از آن به خوبی استفاده نمی‌کنیم و در این کار به نوعی سستی می‌ورزیم فلذا بعضی از این توانایی استفاده کرده و سعی کرده‌اند که در مواجهه با هر گناهی مقاومت نمایند و آلوده نشوند اگر چه پیامبر و امام هم نبوده‌اند و مقام عصمت نیز به آنها عطا نشده است. [البته فقط گناه نکرده‌اند]

پس چون پروردگار مهربان به علم خود می‌دانسته که چه کسانی از توانایی‌های خود به خوبی استفاده می‌کنند فلذا پیشاپیش آنها را به عنوان راهنما و هدایت کننده انتخاب کرده و معرفی نموده و مابقی را از این مسئولیت بزرگ معاف داشته است.

ثالثاً: خداوند متعال متناسب با نعمت‌هایی که به بندگان عنایت فرموده از آنها تکلیف خواسته و آنها را مؤاخذه می‌نماید یعنی به واسطه علم و عقل برتری که به پیامبران و امامان(ع) عنایت فرموده است از آنها تکلیف خواسته و بیشتر از دیگر مردم از آنها انتظار بهترین عملکرد را دارد. چنانچه قرآن کریم سوره بقره آیه ۲۸۶ می‌فرماید: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ. خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.

ضرب المثلی در فارسی است که می‌گوید هر که بامش بیش برفش بیشتر، نتیجه آیه شریفه این است که پروردگار متعال به هر کس توانایی و استعداد بیشتری عطا کرده است تکلیف بیشتری از او خواسته است پس اگر ما برای پیامبری در نظر گرفته نشده‌ایم در عوض، تکلیف پیامبران نیز از ما خواسته نشده است.

نتیجه بحث اینکه: عصمت الهیه برای معصومین فضیلت محسوب می‌شود چرا که آنها با اختیار خود و با کمک نیروی الهی و تکامل عقلی مرتکب گناه نمی‌شوند. در حالی که می‌توانند خلاف این را نیز انجام دهند.

آیا عصمت معصومین بدون اینکه خداوند متعال آنها را به عنوان معصوم معرفی نماید برای ما قابل درک است به عبارتی دیگر آیا ما می‌توانیم بدون بیان و معرفی پروردگار معصومین را بشناسیم؟ مسلماً جواب منفی است چرا که در تعریف عصمت بیان کردیم که معصوم به عصمت الهیه باید از اول عمر تا به آخر عمر به اختیار خود نه عمداً و نه سهواً نه در ظاهر و نه در باطن نه در خلوت و نه در جلوت مرتکب هیچ گناهی نشود و از اشتباه و فراموشی در کلیه امور حتی امور عادی مصون باشد.

با توجه به تعریف فوق، هیچکس جز خدای تعالی نخواهد توانست معصومین را به ما معرفی نماید چرا که ما از باطن افراد و از خلوت آنها هیچ اطلاعی نداریم و نیز از بدو تولد تا زمان مرگ نیز دائماً

شب و روز با آنها نبوده‌ایم و از اشتباه کردن و فراموشی آنها نیز مطلع نیستیم فلذا کسی می‌تواند آنها را به ما معرفی نماید که در تمام حالات مذکور بر آنها عالم بوده و بر پنهان و آشکار آنها آگاهی داشته باشد و او کسی نیست جز خداوند متعال که با علم نامتناهی خود بر همه چیز آگاه بوده و احاطه علمی دارد و بهمین خاطر می‌بینیم که پروردگار حکیم در قرآن کریم (آیه ۳۳ سوره احزاب) نیز توسط پیامبر رحمت(ص) و عترت طاهره آن حضرت معصومین را به ما معرفی نموده است.

اگر معصوم را فقط پروردگار متعال معرفی می‌نماید پس چرا بعضی افراد در جامعه قائلند به اینکه بعضی از علما و بزرگان معصوم هستند و یا مثلاً می‌گویند کودکان معصوم می‌باشند.

آن چه که بین بعضی از مردم به بعضی از علماء یا به فرزندان خردسال معصوم می‌گویند از باب گناه نداشتن آنان آن هم نسبت به اعمالی است که در دید مردم می‌باشد و این امر ارتباطی به مقام عصمت اصطلاحی ندارد معصوم اصطلاحی کسی است که از ابتداء تولد تا آخر عمر، هیچ گناه و خطا و اشتباه مولوی، نه سهواً نه عمدتاً مرتکب نشده باشد و روشن است افرادی که مردم عوام به آنان معصوم می‌گویند دارای چنین خصوصیتی نیستند!

اگر همه انبیاء معصوم هستند چرا بعضی از آن بزرگواران در قرآن کریم بیان می‌دارند که ظلم به نفس مرتکب شده‌اند؟

برای پاسخ به سؤال فوق باید معنای ظلم به خوبی مورد بررسی قرار گیرد و دانسته شود که ظلم در قرآن کریم فقط به معنای ستم کردن بیان نشده است بلکه معانی دیگری نیز دارد در قاموس قرآن ذیل ماده ظلم می‌فرماید: ظلم به معنای ستم است لکن اصل آن به معنای ناقص کردن حق. و یا گذاشتن شئی در غیر موضع خویش است.

راغب در المفردات گوید: الظلمُ عند اهل اللغة و کثیر من العلماء، وضع الشئی فی غیر موضعه یعنی: ظلم در نزد اهل لغت و بسیاری از دانشمندان عبارت از: قرار دادن چیزی در غیر جای خود می‌باشد. از آنچه که در معنای ظلم بیان شد فهمیده می‌شود که ظلم عبارت است از انجام دادن کاری در جائی که نباید انجام داد و انجام ندادن کاری در جائی که باید انجام داد.

فلذا واژهٔ ظلم در قرآن کریم همیشه به معنای ستم کردن نیست بلکه ممکن است کسی کار خوبی را کامل انجام ندهد و در واقع حق را ناقص کرده باشد و سپس خود را ظالم دانسته و بدرگاه پروردگار متعال توبه خاص نموده و طلب آمرزش نماید مثلاً بعضی از پیامبران الهی در مقابل اوامر و نواهی ارشادی پروردگار متعال، از رسیدن به پاداش کاملتر در یک امری، باز می‌مانند و این باز ماندن را [اگر چه عقوبتی به دنبال نداشته است] ناقص کردن حق (ظلم) دانسته و بلافاصله برای رسیدن به پاداش برتر، به درگاه پروردگار خود توبه خاص نموده و از او تعالی درخواست جبران نقص حق را کرده‌اند که چنین امری توسط این بزرگواران ترک اولی نامیده می‌شود.

به عبارتی دیگر هرگاه شخصی با اینکه می‌تواند کار خوبتر را انجام دهد کار خوب را انجام بدهد در واقع کار خوبتر را ترک کرده یعنی ترک اولی [ترک کردن کار بهتر] انجام داده است و به خاطر این که از انجام کار بهتر بازمانده و در نتیجه پاداش بهتر را نیز از دست داده است در حق خویش ظلم کرده یعنی باید کار را در جای خوبتر قرار می‌داد ولی به مکان خوب بسنده نمود و پاداش خود را ناقص کرد و یا اینکه گاهی شخصی در مخالفت با اوامر ارشادی پروردگار متعال کاری را در جایی که نباید انجام دهد انجام می‌دهد که این هم نوعی ظلم به نفس است چرا که به خاطر این عمل، از پاداش بهتر انجام دادن آن محروم می‌گردد.

مثلاً در آیه ۳۵ سوره بقره خطاب حضرت آدم و حوا (ع) می‌فرماید: وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ وَ كَفْتُمِ ائِ آدَمُ تُو وَ هَمْسَرْتُ دَرِ ائِن بَاغِ جَايِ گَیْرِیْدُ وَ دَرِ ائِن اَزِ هَرِ جَا کِه خَوَاسْتِیْدُ فَرَاوَانِ بَخُورِیْدُ و لَی بِه ائِن دَرِخْتِ نَزْدِیْکِ نَشُویْدُ کِه اَزِ ظَالِمِیْنَ خَوَایِیْدُ بُوْدُ.

لکن آدم و حوا (ع) به آن درخت نزدیک شده و از آن می‌خورند ولی پروردگار متعال آنها را مجازات نمی‌کند چرا که امر مولوی را مخالفت نکرده‌اند و ظالم شدن آنها نیز به همان معنایی است که عرض کردیم.

پس در واقع هر ظلمی از دیدگاه قرآن کریم به معنای مصطلح فارسی آن نیست و هر ظالمی نیز از دیدگاه قرآن کریم مستحق عقوبت و کیفر الهی و دخول در جهنم نیست

سؤال: آیا اوامر و نواهی پروردگار متعال با هم تفاوت دارند؟ به عبارتی دیگر آیا همه متخلفین از اوامر و نواهی خداوند متعال اهل دوزخ بوده و معذب می‌شوند؟

فرمان عبارت است از دستوری که از اَعْلَى (بالا) برای اَدْنَى (پائین) صادر می‌گردد. و این فرمان بطور کلی به دو قسم تقسیم می‌شود: ۱- دستور به انجام دادن کاری ۲- دستور به انجام ندادن کاری، اصطلاحاً اولی را امر و دومی را نهی گویند سپس هر یک از امر و نهی باز به دو نوع تقسیم می‌شود ۱- مولوی ۲- ارشادی. پس فرمان بر ۴ قسم است: ۱- امر مولوی ۲- امر ارشادی ۳- نهی مولوی ۴- نهی ارشادی

تعریف امر مولوی: عبارت از فرمانی است که از طرف مولا (پروردگار متعال) صادر شده و باید انجام شود و عدم انجام آن عقوبت و کیفر الهی را به دنبال دارد. فلذا بنده نمی‌تواند به دلخواه خود عمل نماید و هیچگونه حق انتخاب نیز ندارد.

مانند: **فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً** آیه ۱۶ سوره مزمل «پس فرعون از فرمان آن پیامبر سرپیچی کرد ما نیز او را سخت و محکم فرو گرفتیم»

تعریف امر ارشادی: عبارت از فرمانی است که از طرف مولا (پروردگار متعال) صادر شده، لکن به بنده حق انتخاب داده شده که بتواند آن را انجام داده یا انجام ندهد و در واقع مولا در اینجا به عنوان مشاوره عالم ارشاد و راهنمایی می‌نماید چرا که آگاه به مفاسد امور می‌باشد و بنده نیز چون حق انتخاب دارد با دریافت تمامی نصایح و ارشادات با اختیار خود تصمیم نهایی را برای انجام دادن یا ندادن می‌گیرد.

مانند: **وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى آيَةَ ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره طه** «و نافرمانی کرد آدم ربّه فغوی ثمّ اجتباه ربّه فتاب علیه و هدی آیه ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره طه» و نافرمانی کرد آدم (علیه‌السلام) از فرمان پروردگار خود و (از ماندن در بهشت) نا امید شد سپس پروردگارش او را برگزید و به او توجه کرد و وی را هدایت کرد»

تعریف نهی مولوی: عبارت از فرمان انجام ندادن کاری است که از طرف مولا (پروردگار متعال) به بنده صادر می‌شود به عبارتی دیگر پروردگار متعال به عنوان صاحب اختیار انسان، بنده را از چیزی نهی می‌کند و در صورت انجام دادن آن کار توسط بنده قطعاً او را کیفر و مجازات می‌نماید چنین فرمانی را نهی مولوی یا نهی تحریمی گویند، مانند: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا آیه ۳۲ سوره اسراء «به زنا نزدیک نشوید که کاری زشت و راهی ناپسند است»

تعریف نهی ارشادی: عبارت از فرمان انجام ندادن کاری است که از طرف مولا (پروردگار متعال) به بنده صادر می‌شود لکن مولا در اینجا از مولویت خود استفاده نمی‌کند بلکه از عنوان مشاور متخصص و دلسوز استفاده می‌نماید.

به عبارت دیگر گاهی مولا از چیزی نهی می‌کند تنها به خاطر اینکه به انسان بگوید ارتکاب این عمل، اثر نامطلوبی برای او دارد بدون اینکه او را مجازات و کیفر نماید مانند: زمانی که طبیب بیمار را از غذاهای مضر و زیانبخش نهی می‌کند، شک نیست اگر بیمار مخالفت دستور طبیب را نماید نه توهینی به او کرده، و نه مخالفتی با شخص او نموده است بلکه ارشاد و راهنمایی او را نادیده گرفته و خود را به زحمت انداخته است. اینگونه نهی را ارشادی یا تنزیهی گویند مانند: «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ آیه ۱۹ سوره اعراف

« و نزدیک نشوید به این درخت که در این صورت از ظالمین خواهید بود در این آیه شریفه پروردگار متعال، حضرت آدم و حوا (علیهما السلام) را راهنمایی و ارشاد می‌نماید که به آن درخت نزدیک نشوند ولی آنها به واسطه سوگند دروغ شیطان، نصایح دلسوزانه پروردگار متعال را نادیده گرفته. بنابر اختیار خود عمل می‌نمایند لکن چون پروردگار متعال آنها را مجازات نمی‌نماید مشخص می‌شود که این فرمان نهی ارشادی بوده است و آنها حق انتخاب داشته‌اند.

اقسام معجزه: همانطور که بیان شد معجزه عبارت است از کار خارق العاده‌ای که به اراده‌ی خدای تعالی انجام می‌شود به خاطر اثبات نبوت پیامبری یا امامت امام معصومی تا مدعی صادق از کاذب شناخته شود پس معجزه کارت شناسائی پیامبر یا امام است که از جانب پروردگار توانا صادر می‌شود و بر سه قسم است:

قسم اول: آن است که بدون اینکه پیامبر یا امام از خدای تعالی درخواست کنند خود، پروردگار متعال، اقدام به معجزه نماید که به این نوع اعجاز اصطلاحاً فعل الهی بدون درخواست پیامبر گویند. مانند: اژدها شدن عصای حضرت موسی(ع) و نیز نزول قرآن مجید که معجزه باقیه تا قیامت است که این دو نوع اعجاز بدون درخواست حضرت موسی(ع) و پیامبر گرامی اسلام(ص) صورت گرفته.

[سوره طه آیه ۱۹]

قسم دوم: آن است که پیامبر یا امام از خداوند متعال درخواست معجزه نمایند و پروردگار متعال به درخواست آنان معجزه را انجام دهد که به این نوع اعجاز اصطلاحاً فعلی الهی اما با درخواست پیامبر گویند. مانند: شتر جناب صالح(ع) و صاحب اولاد شدن حضرت زکریا(ع) در پیری که هر دو معجزه الهی اما با درخواست دو پیامبر مذکور بوده است. [سوره اعراف آیه ۷۳]

قسم سوم: آن است که خود پیامبر یا امام اقدام به معجزه نمایند البته با اذن الهی، مانند: زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی(ع) باذن الهی و شفا دادن ناشنوا و نابینای مادرزاد توسط آن حضرت باذن الهی. [سوره مائده آیه ۱۱۰]

توجه: لازم به یادآوری است که به قسم سوم به اعتبار اینکه پیامبر یا امام شخصاً با اذن الهی تصرفاتی در عالم هستی می‌نمایند اصطلاحاً ولایت تکوینی نیز می‌گویند و به هر سه قسم مذکور به اعتبار اینکه فقط درباره پیامبران و امامان انجام می‌شود و دیگران از آوردن آن عاجز هستند معجزه نامیده می‌شود و به اعتبار اینکه انجام شدن این کارها نشانه این است که فرد دارای معجزه، ارتباط خاصی با خدای تعالی دارد «آیت» گویند چون می‌دانیم آیت به معنای نشانه است و باز به اعتبار اینکه دلیل روشنی است به نبوت نبی یا امامت امام «بیّنه» گویند چرا که بیّنه به معنای دلیل روشن است البته باید توجه داشت که واژه اعجاز در قرآن مجید به این معنا استعمال نشده و به

جای آن از واژه‌های دیگری مانند آیه، بینة، حجّت، برهان، سلطان و غیره استفاده شده است. کرامات که مفرد آن کرامت می‌باشد در واقع همان معجزه است لکن چون پروردگار متعال به خاطر بزرگداشت یکی از اولیای خود (که پیامبر یا امام نیستند) به دست آنان جاری می‌سازد و به عبارتی دیگر بعضی از اولیای الهی باذن الهی، در عالم هستی تصرفاتی می‌کنند که همان معجزه است لکن چون به دست پیامبر و امام انجام نشده است اصطلاحاً به آن کرامت گویند. مانند: کرامات حضرت مریم (سلام الله علیه) و حضرت سلمان (ره) و امثالهم. پس معجزه اختصاصی به پیامبر و امام دارد ولی کرامت اختصاص به اولیاء الهی دارد.

معجزات پیامبر اسلام (ص)

باید دانست معجزات آن حضرت بر دو دسته تقسیم می‌شود:

دسته اول: معجزاتی که در زمان آن حضرت به وقوع پیوسته، و از طریق روایات معتبر و موثق،

کمیت و کیفیت آنها به دست ما رسیده است که به عنوان نمونه ده مورد آنها را ذیلاً ذکر می‌شود:

- ۱- انشقاق قمر: که در اول سوره مبارکه قمر آیه ۱ بدان اشاره شده است: «إِذْ تَرَبَّتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ: قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت» و داستانی اینگونه بود که مشرکین مکه از پیامبر اعظم p خواستند تا به عنوان صدق نبودتش کره ماه را برای آنها به دو نیم کند و گفته‌اند که شب چهاردهم ماه بود و پیامبر اسلام (ص) به اذن پروردگار این کار را انجام داد و در یک چشم برهم زدن کره ماه به دو نیم تقسیم گردید و همه مشرکین آن شب در مکه دو ماه را دیدند لکن باز هم ایمان نیاوردند و این معجزه از آن زمان به بعد به شق القمر (دو نیم شدن ماه) معروف گشت.
- ۲- دانشمندان شیعه و سنی از امام صادق u و جابر انصاری و دیگران روایت کرده‌اند که چون حضرت رسول اکرم (ص) در دره‌های مکه راه می‌رفت به هر سنگ و درخت که می‌گذشت خم می‌شدند و سجده می‌کردند برای تعظیم آن حضرت و می‌گفتند: السلام علیک یا رسول الله (ص).

[حیات القلوب، ج ۲، علامه مجلسی (ره)، باب هفدهم، ص ۳۵۱]

- ۳- از عباس بن عبدالمطلب منقول است که ابوطالب به حضرت رسول اکرم (ص) گفت: ای فرزند

برادر آیا تو از طرف پروردگار به پیامبری مبعوث شده‌ای؟ فرمود: بلی. ابوطالب گفت: پس معجزه‌ای

به من بنما(نشان بده)، گفت: این درخت را صدا بزن! حضرت آن درخت را دستور داد تا نزدش بیاید، آن درخت آمد و در نزد آن حضرت سجده کرده و دوباره به جای اول برگشت، ابوطالب گفت: گواهی می‌دهم که تو راستگویی. سپس به فرزندش حضرت علیؑ خطاب کرده و گفت: در پهلوی پسر عم خود نماز به جای آور.

[حیات القلوب، ج ۲، علامه مجلسی(ره)، باب هفدهم، ص ۳۵۳]

۴- در تفسیر امام حسن عسگری(ع) مذکور است که کفار قریش که با رسول خدا(ص) مجادله می‌کردند، گفتند: بیا تا برویم به نزد هُبَل(بت بزرگ مشرکین) و او را بین خودمان حَکَم گردانیم تا گواهی دهد به راستی ما و دروغ تو، به نزد هُبَل آمدند و پیامبر(ص) به نزد آن رسید آن بت بزرگ با صورت بر روی زمین افتاد و به آن حضرت تعظیم کرد و به زبان فصیح به پیامبری آن بزرگوار شهادت داد و به امامت علی(ع) و فرزندان آن حضرت به عنوان امامان دوازده‌گانه نیز شهادت داد.

[حیات القلوب، ج ۲، علامه مجلسی(ره)، باب هفدهم، ص ۳۵۵]

۵- ابن شهر آشوب دانشمند شیعی روایت کرده: که رسول خدا پشت داد به درخت خشکی و همان وقت سبز شد و میوه داد.

۶- ابن بابویه و دیگران به سند معتبر از امام صادقؑ روایت کرده‌اند که: پیامبر اکرم(ص) در حال طواف خانه خدا بود به رکنِ غربی رسید و از آن گذشت آن رکن به سخن آمد و گفت: یا رسول الله آیا من رکنی از ارکان خانه پروردگار تو نیستم؟ چرا دستِ مبارکِ خود را به من نمی‌رسانی؟ پس حضرت به نزدیک آن رکن رفت و فرمود: ساکن شو، بر تو باد سلام و تو را متروک نخواهم گردانید.

[حیات القلوب، ج ۲، علامه مجلسی(ره)، باب هفدهم، ص ۳۵۷]

۷- ابن شهر آشوب روایت کرده: چون رسول خدا(ص) با صحابه به جنگ مقفع ابن همیسح می‌رفتند به کوه عظیمی رسیدند که اسب‌های صحابه نمی‌توانستند از کوه بالا بروند پس حضرت دعا کردند و آن کوه به زمین ریخته و پاره پاره شد و راه ایشان باز شد.

[حیات القلوب، ج ۲، علامه مجلسی(ره)، باب هفدهم، ص ۳۵۸]

۸- ابن شهر آشوب از ابن مسعود و غیره روایت کرده که چون در خدمت آن حضرت طعام می‌خوردند صدای تسبیح از طعام می‌شنیدند.

[حیات القلوب، ج ۲، علامه مجلسی(ره)، باب هفدهم، ص ۳۶۲]

۹- ابن شهر آشوب و غیره روایت کرده‌اند که در جنگ بدر شمشیر عکاته شکست و حضرت چوبی به او داد و فرمود: با این چوب جنگ کن و چون آن چوب را به دست گرفت تبدیل به شمشیری شد که بعد از آن همیشه با آن جنگ می‌کرد.

[حیات القلوب، ج ۲، علامه مجلسی(ره)، باب هفدهم، ص ۳۶۲]

۱۰- از حضرت صادق (ع): منقول است که: رسول خدا(ص) هسته خرما را در دهان مبارک خود می‌مکید و به زمین فرومی‌برد و در همان ساعت سبز می‌شد.

[حیات القلوب، ج ۲، علامه مجلسی(ره)، باب هفدهم، ص ۳۶۲]

والبته معجزات آن حضرت بسیار زیاد است و بنابر نقل شیعه و سنی آمده است که آن حضرت همه معجزات انبیاء گذشته را دارا بوده است و معجزات آن حضرت در زمان حیات خود شامل معجزاتی درباره اجرام آسمانی، جمادات، نباتات، حیوانات، انسان‌ها، شیاطین، جنیان، خشکی‌ها و دریاها و امثالهم بوده است و مرحوم علامه مجلسی(ره) در کتاب عظیم و شیرین حیات القلوب، ج دوم تعداد بسیاری از آنها را گردآوری کرده و با سند معتبر ذکر نموده است که خواندن آنها بسیار جالب و جذاب است.

دسته دوم: معجزاتی است که در زمان آن حضرت به وقوع پیوسته و بعد از آن بزرگوار نیز هنوز باقی است و به عنوان معجزه باقیه تا قیامت خواهد بود و آن فقط قرآن کریم است و هیچ پیامبری غیر از آن حضرت دارای چنین معجزه‌ای نمی‌باشد و دلایل اعجاز قرآن کریم در کتب مختلفی از جمله در کتاب شریف بیان در علوم و مسائل کلی قرآن نوشته آیت الله خوئی رحمت الله علیه صفحه ۵۵ جلد اول ترجمه فارسی مفصلاً بحث شده است.

ناگفته نماند که بعد از وفات آن حضرت تاکنون مردمان بسیاری با توسل به روح بزرگ آن حضرت، از فیوضات بزرگوارانه آن پیامبر رحمت برخوردار شده‌اند که شامل: شفای بیماران، رفع

گرفتاری‌ها و برآورده شدن حاجات مختلفه بوده است که هر یک معجزه‌ای صادره از جانب آن حضرت برای امت اسلامی بوده است.

عصمت ملائکه

بعد از اثبات عصمت انبیاء باید دانست که ملائکه نیز معصومند و دلیل بر اثبات عصمت آنها این است که این موجودات عقل محضند و دارای نیروی شهوت و غضب نیستند یعنی: دارای نیروی عقل بوده و به خواب و خوراک نیازی ندارند و همچنین معامله و داد و ستدی در بین آنها نیست و خلاصه هر آنچه که بشر را وادار به معصیت می‌کند در آنها وجود ندارد در عین حالیکه اختیار دارند و می‌توانند معصیت نمایند چراکه ملائکه اگر چه فاقد شهوت و غضب هستند لکن دارای حبّ نفس = یعنی علاقه به ماندن می‌باشند.

پس از نظر عقلی وقتی بشر با داشتن نیروی شهوت و غضب و امثال آن می‌تواند معصوم باشد ملائکه به طریق اولی معصوم هستند اما دلیل شرعی بر این مدعا آیه ۲۶ سوره انبیاء می‌باشد که می‌فرماید: **وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ، بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.** [معنای آیات: [مشرکان می‌گفتند: ملائکه فرزندان خدای تعالی هستند] و گویند خدای رحمان فرزندی گرفته است او (از این نسبت‌ها) پاک است بلکه فرشتگان فقط بندگانی ارجمندند. که هرگز در گفتار خود بر پروردگار مهربان پیشی نمی‌گیرند و تنها به فرمان او رفتار می‌کنند. همانطور که مشاهده شد ملائکه فقط به فرمان پروردگار مهربان عمل می‌کنند و از این فرمان تخلف نمی‌کنند اگر چه می‌توانند این کار را انجام دهند چون در آیه ۲۹ همین سوره می‌فرماید: و هر یک از فرشتگان که بگوید غیر از خداوند من نیز خدا هستم او را با دوزخ کیفر خواهیم داد و ستمکاران را این چنین به کیفر می‌رسانیم یعنی ملائکه نیز می‌توانند تخلف از فرمان نمایند چون آیه شریفه آنها را تهدید نموده است لکن اینکار را نمی‌کنند.

آیا ملائکه از انسان برتر هستند؟

انسان از نظر خلقت دارای دو جنبه ملکوتی و حیوانی [ناسوتی] می‌باشد پس اگر با داشتن جنبه حیوانی خود به مبارزه با هوای نفس پرداخت و مطیع محض پروردگار مهربان گردید آنگاه از

ملائکه برتر است اما اگر با توجه دارا بودن جنبه ملکوتی خود، طبق جنبه حیوانی عمل کرده و مطیع محض شیطان گردید مسلماً از ملائکه که هیچ بلکه از حیوان نیز پست تر است پس نتیجه می‌گیریم که ملائکه از بعضی از انسان‌ها برتر و از بعضی دیگر پائین تر می‌باشند.